



## کارکرد انتقادی دانشگاه در زمانه حرفه گرایی

محمدامین قانباری\*  
را

### اشاره

در ایران امروز، دانشگاه و نهاد علم از دو سو تحت فشار قرار دارد؛ از یک سو جنبه حرفه‌ای علم بویژه در رشته‌های علوم انسانی نادیده گرفته می‌شود و نهادهای غیرعلمی به شیوه‌ای تحکمی خود را مجاز به دخالت در سرنوشت دانشگاه و علم می‌دانند و از سوی دیگر، جنبه فکری و انتقادی دانشگاه به رسمیت شناخته نمی‌شود و عده‌ای از اخراج منتقدین از دانشگاه‌ها سخن می‌گویند و در تمناهای از دانشگاه‌ها نیز استادان منتقد به دلایل مختلف از کار برکنار می‌شوند. این رفتارهای ناهم‌دلانه با دانشگاهیان در حالی صورت می‌گیرد که افزایش تولید علم، توسعه علمی، گسترش نظریه‌پردازی، آزاداندیشی و... به عنوان راهبردهای رسمی کشور در حوزه علم و دانشگاه مطرح شده‌اند. در سیاستگذاری و برنامه‌ریزی‌های مربوط به دانشگاه و نهاد علم نیز مانند بسیاری از موارد دیگر، میان وسایل و اهداف شکاف بزرگی وجود دارد و آرمان‌ها و واقعیت‌ها از یکدیگر گسسته‌اند. کاربرد ابزارهای تضعیف‌کننده دانشگاه در کنار آرزوهای دور و دراز برای رشد علم و تولید دانش، در بهترین حالت از درک نادرست رسالت دانشگاه و سرشت دانش در جامعه معاصر نشأت می‌گیرد. تولید دانش یکی از رسالت‌های اصلی دانشگاه است ولی تلاش برای افزایش تولید دانش و مهم‌تر از آن نهادینه‌سازی فعالیت‌های علمی در دانشگاه‌ها و مراکز عالی آموزشی و پژوهشی، با دریافت‌های کنونی از سرشت فعالیت‌های علمی سازگاری ندارد. این نوشتار به منظور طرح و دفاع از ابعاد دوگانه حرفه‌ای/ تخصصی و انتقادی/ روشنفکری علم، تحولات مفهومی علم و دانشگاه غربی را در سه دوره مدرن، دوره گذار و دوره مدرن متساخر (یا پسامدرن) مورد

بررسی قرار می‌دهد.

در دوره مدرن گرچه تصویری تخصصی از دانشگاه ارائه شده اما کارکرد انتقادی آن به عنوان امری فرعی، جانبی و گاه مزاحم مطرح بود. در دوران گذار در نیمه قرن پیشین، برخی جذب روشنفکران به دانشگاه‌ها و کانون‌های تفکر را نشانه پایان رفتارهای رادیکال و انتقادی روشنفکران دانستند. اما در دوران کنسولی به جای پایان یافتن انتقادات فرهنگی و سیاسی روشنفکرانه، فرآیندهای نهادینه شدن انتقاد در دانشگاه‌ها و توازی و تعامل رفتارهای دوگانه حرفه‌ای و انتقادی در میان دانشگاهیان مشاهده می‌شود. بررسی سه مرحله تحول دانشگاه غربی، ما را به سمت مفهوم "روشنفکر دانشگاهی" و اهمیت آن در جامعه معاصر سوق می‌دهد. این نوشتار قبل از نتیجه‌گیری و ارائه راهبرد، به بررسی نقش‌های دوگانه و چندگانه دانشگاهی در ایران می‌پردازد و آن را با توجه به الزامات نهادینه‌شدگی حرفه علمی و فعالیت انتقادی دانشگاه‌ها، مورد ارزیابی قرار می‌دهد.

#### تصویر علم و دانشگاه در دوره مدرن

فرآیند عقلانی و تخصصی شدن دانش و جدایی آن از سایر حرفه‌ها و از جمله فعالیت‌های دینی و سیاسی را می‌توان افسون‌زدایی از دانش نامید که وبر به شیوه‌های مختلفی آن را توصیف می‌کند. یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های این فرآیند تمایز بین ارزش و دانش و سپردن آن‌ها به دو قلمروی مختلف فرهنگی- سیاسی و دانشگاهی است. وبر بین حرفه سیاست و حرفه علم تمایز قائل می‌شود. سیاستمداران به احزاب و قلمروی فعالیت‌های سیاسی تعلق دارند، در حالی که دانشگاه مکانی برای بررسی علمی و عقلانی پدیده‌های طبیعی و اجتماعی است. رفتارهای سیاسی تا حدی به قلمروی ارزش‌ها تعلق دارند که خود توسط انتخاب‌های فردی یا جنگ خدایان (ارزش‌ها) و رقابت‌های سیاسی تحدید می‌شود. به نظر وبر کارکردهای علم در دانشگاه‌ها عبارتند از تسلط تکنیکی بر زندگی یا فن تنظیم زندگی از طریق محاسبه اهداف و فن تنظیم فکر و روش تفکر و روشنگری، اما تنها به معنای نشان دادن پیامد رفتارها و انتخاب‌ها (وبر، ۱۳۶۸).

تمایز بنیادی میان حقیقت و سیاست به شیوه‌ای دیگر تمایز وبری دانشمند و سیاستمدار را یادآوری می‌کند. اما بنیاد در بیان دیدگاه‌های

خود بیشتر به روشنفکران و نه افراد متخصص نظر دارد. از نظر او حقیقت کلی و جهانی است، در حالی که سیاست دارای رگه‌های خاص گرایانه است. بنابراین روشنفکران و دانشمندان باید از موضع حقیقت کلی به مقابله با گرایش‌های جانبدارانه، یکسویه و ستمگرانه دنیای سیاسی برخیزند. به نظر بنیاد روشنفکرانی که فرهنگ را برای سیاست یا امر کلی را برای امر خاص فدا می‌کنند، در واقع به آرمان‌های روشنفکری و حقیقت‌جویی خیانت کرده‌اند. بنیاد مدافع آرمان انسان‌گرایانه سنتی فرهنگ به مثابه امری مستقل و مجزا از سیاست است (هیوز، ۳۶۷-۳۶۹: ۱۳۶۹).

به این ترتیب در خصوص تمایز میان دانشگاه و سیاست دو رویکرد وجود دارد: در رویکرد وبری دانشگاه محل عقلانیت و تخصص‌های جزئی و سیاست محل پرداختن به امر کلی و میدان جنگ خدایان (ارزش‌ها) است. از نظر بنیاد این تمایز از آن جهت اساسی است که اهل علم و روشنفکران نگاهی کلی و معطوف به حقیقت همه‌جانبه دارند، در حالی که سیاستمداران درگیر علایق جزئی خود و جانبداری‌هایی معطوف به قدرت هستند. سیاست در نگاه سنتی بنیاد آلوده به پلیدی است و روشنفکر باید همچون یک فدایی حقیقت و از موضع تعالی دانش، از آن فاصله بگیرد و در عین حال آن را مورد خطاب قرار دهد، در حالی که وبر در تمایز خود از تضاد یا تفاوت دو منطق علم و سیاست سخن می‌گوید و این هر دو را افسون‌زدایی می‌کند، بدون آن که یکی را در موضع برتر و دیگری را در موضع پایین‌تر بنشانند. برای بنیاد جدایی فرهنگ و سیاست یک آرمان و برای وبر، یک رخداد واقعی است.

پارسونز در توصیف خود از جامعه جدید به عنوان جامعه‌های حرفه‌ای، می‌کوشد شکاف میان قدرت و اخلاق را از میان بردارد و بین دانش و اخلاق پیوند برقرار سازد. او بر علم به عنوان مبنای قانونی ساختن پایگاهی برای برگزیدگان و ایجاد یگانگی اجتماعی، کمتر تأکید می‌کند و در مقابل، برای حرفه‌ای شدن مشاغل اهمیت بیشتری قائل است. او ویژگی جامعه مدرن را شکل‌گیری حرفه‌هایی می‌داند که به طور یکسان بازرگانان و دانشمندان را پوشش می‌دهند. او جامعه مدرن را نه جامعه سرمایه‌داری یا جامعه دیوانسالاری، بلکه جامعه‌های حرفه‌ای و در عین حال معنوی

می‌داند. به نظر او بازرگانان و افراد حرفه‌ای، انگیزه‌های متفاوتی را دنبال نمی‌کنند. هر کدام از این دو گروه در چارچوب‌های نهادی خاص خود در جستجوی کسب موفقیت هستند، حتی اگر تعریف موفقیت و نحوه دنبال کردن آن در هر یک از این دو مورد متفاوت باشد. افراد حرفه‌ای به معنی سنتی "دیگرگرا" نیستند، بازرگانان هم "خودپرست" نیستند بلکه هر دوی آن‌ها خود را با معیارهایی که با حوزه کارشان تناسب دارد، تطبیق می‌دهند. قدرت هر یک از آن‌ها از طریق ویژگی کارکردی، بر خورداری از اقتدار در حیطه خاص خود، کلیت داشتن و تصمیم‌گیری با استفاده از روش‌های غیرشخصی تعیین می‌شود. تجارت و دانشگاه در این تفسیر، هر دو کانون‌های فعالیت حرفه‌ای‌اند و به همین دلیل برای تأمین رفاقه عمومی دارای وظیفه‌های اخلاقی هستند. پارسونز قصد داشت با تأکید بر حرفه‌ای شدن، شکاف میان قدرت و اخلاق را از بین ببرد و گسست پوزیتیویستی میان نظام معنوی و نظام دنیوی را برطرف کند (کلندر، ۱۸۰-۱۷۸: ۱۳۶۸).

مانهایم (۱۳۸۰) برخلاف کسانی که کلیت را در دانش یا سیاست سراغ می‌گیرند، آن را در "دانش سیاسی" جستجو می‌کند. مانهایم اعتقاد ندارد که به دلیل تمایزپذیری فرهنگ از سیاست امروزه حقیقت در قلمروی فرهنگ لانه کرده و سیاست یکسره دچار پلشتی شده است. به گمان او معرفت پدیده‌های چشم‌اندازی و مبتنی بر نظرگاه‌های ویژه است؛ امروزه کسانی که در قلمروی سیاسی از حقیقت سخن می‌گویند، به دلیل وابستگی‌های اجتماعی خود تنها پاره‌ای از آن را در تملک دارند، اما تحصیلکردگان دانشگاهی به دلیل زمینه‌های مشترک آموزشی و رهایی نسبی از ریشه‌های اجتماعی خویش، می‌توانند در همین قلمروی سیاسی به نظرگاهی فراگیرتر دست یابند. آموزش‌یافتگان دانشگاهی به عنوان روشنفکران شناور بر فراز وابستگی‌های اجتماعی جزئی قرار می‌گیرند و برای دستیابی به کلیت شانس بیشتری دارند. به نظر مانهایم "دانش سیاست" به عنوان دانشی که دیدگاه‌های جزئی را با همدیگر یکپارچه می‌کند و افق‌های شناختی را گسترش می‌دهد، امکان پایه‌ریزی کلیت یا همان حقیقت ممکن را فراهم می‌سازد. مانهایم امکان ورود حقیقت ملموس به قلمروی سیاست را تئوریزه می‌کند؛ این امکان به

روشنفکران به عنوان فراهم کنندگان تفسیر جهان برای مردم یا به عنوان بازتولیدکنندگان و تغییردهندگان مدل‌های فرهنگی جامعه، فرصت می‌دهد تفسیری وسیع‌تر و مدلی فراگیرتر ارائه دهند.

گرایش انتقادی در علوم اجتماعی در مقابل چنین تمایزی، بر روابط این دو قلمرو تأکید می‌کند و به این ترتیب تا حدی از افسون‌زدایی دانش جلوگیری می‌کند و رفتار سیاسی را برای اهل علم ممکن می‌داند. بر اساس این دیدگاه، می‌توان دانشمند بود و در عین حال به مشغله روشنفکری نیز پرداخت. گرایش انتقادی از پاره‌ای از ارزش‌ها دفاع می‌کند، برای مثال سی‌رایت میلز (۱۳۶۰) جامعه‌شناسان را پاسداران عقل و آزادی می‌داند. به نظر وبر دانشگاه کانون عقلانیت است و مبارزه برای

**در ایران امروز، دانشگاه و نهاد علم از دو سو تحت فشار قرار دارد؛ از یک سو جنبه حرفه‌ای علم بویژه در رشته‌های علوم انسانی نادیده گرفته می‌شود و نهادهای غیر علمی به شیوه‌ای تحکمی خود را مجاز به دخالت در سرنوشت دانشگاه و علم می‌دانند و از سوی دیگر، جنبه فکری و انتقادی دانشگاه به رسمیت شناخته نمی‌شود**

آزادی باید در جای دیگری صورت گیرد، اما کسانی چون هابرماس و میلز بین دو کانون عقلانیت و آزادی چنین شکافی نمی‌بینند. صاحب‌نظران انتقادی آمریکا، پیامد الگوی وبری و پارسونزی در دانشگاه‌ها را تربیت مشاوران یا اعضای سازمان‌های دیوانسالاری عقلانی می‌دانند. با دیوان‌سالاری شدن عقل و تفکر، جامعه‌شناسان خود را به عنوان متخصص، کارشناس و بوروکرات در خدمت نظام‌های اجتماعی قرار می‌دهند. بر اساس گرایش انتقادی در این الگوی وبری-پارسونزی، دانشمند علوم اجتماعی از استقلال فکری و جوهر عقلی عاری می‌شود و مورد سوءاستفاده صاحبان قدرت قرار می‌گیرد. صاحبان قدرت دانشمندان علوم اجتماعی را تنها تا جایی جدی می‌گیرند که به قدرت و سلطه آنان مشروعیت ببخشند. به نظر سی‌رایت میلز، به این ترتیب

دانشمندان حتی در کنار سرمایه‌داران و فرماندهان نظامی به بخشی از "تخیگان قدرت" (۱۳۸۳) تبدیل می‌شوند. در این فرآیند دانشگاه و دانشگاهیان به دلیل ورود به فعالیت‌های عقلانی، در واقع به تحکیم قفس آهنین نظام‌های دیوانسالاری و سرمایه‌داری می‌پردازند و در خدمت فرآیندهایی قرار می‌گیرند که روز به روز شرایط نفس کشیدن در فضایی بازتر را ناممکن می‌کنند. در دیدگاه انتقادی، دانشگاهیان باید از طریق تفکر، مطالعه، استدلال و پژوهش، مردم و صاحبان قدرت را برای ایجاد همسویی بین عقلانیت و آزادی مورد خطاب قرار دهند.

**دوران گذار دانشگاه و زوال روشنفکر**  
ایرمان بویژه بر مبنای تحلیل نظام رفاه سوئدی، به این نتیجه می‌رسد که سنت بزرگ اروپایی روشنفکران با گرایش دولت‌ها به نظام رفاهی قرن بیستم، به چالش کشیده شده است. توده‌ای شدن آموزش عالی و انقلاب آموزشی دهه ۱۹۵۰، روشنفکران را از شکل یک نیروی خارج از نظام سیاسی، به پژوهشگر حرفه‌ای تبدیل

کرد. آنان به مدیران یک امپراطوری دانشگاهی تبدیل شدند یا در ارتش بزرگ مددکاران اجتماعی، تحلیلگران رفاهی و دیوانسالاران اداری به کار پرداختند. در دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ روشنفکران جذب نظام برنامه‌ریزی عقلانی شدند و در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ نیز به فعالان جنبش‌های اجتماعی جدیدی تبدیل شدند که خارج از ترکیب دانشگاه عمل می‌کردند. در تحلیل ایرمان، با ایجاد موج دانشگاه جدید در دوره پس از جنگ سرد، روشنفکر و تفکر دیگر مرده است.

ترنر در ارزیابی نظر ایرمان، به این نتیجه می‌رسد که نباید تجربه دولت رفاه در دموکراسی اجتماعی سوئدی را به سایر کشورها تعمیم داد. به نظر او در دولت‌های رفاهی لیبرال مانند آمریکا و انگلستان، روشنفکران می‌توانند نقش انتقادی ایفا کنند، چرا که آنان به عنوان مدافعان اصل توزیع عادلانه و ایده شهروندی جهانی شناخته شده‌اند. به نظر ترنر، جذب روشنفکران بی‌طبقه و رادیکال در دولت‌های رفاه قرن بیستم و سپس ایجاد روشنفکر دولتی و پژوهشگر حرفه‌ای، با تجربه

دموکراسی‌های اجتماعی طبقه متوسط (اسکندیناوی) که دخالت دولت در آن‌ها زیاد، مالیات شخصی بالا و رفاه پدیده‌ای فراگیر است، سازگاری بیشتری دارد تا در دولت‌های لیبرال با نظام‌های رفاهی بی‌رمق، مالیات‌های شخصی پایین و گستره رفاهی محدود (ترنر، ۲۵۸-۲۵۵: ۱۳۸۴).

ژاکوبی با توجه به فرهنگ آمریکایی در عصر دانشگاه از "آخرین روشنفکران" (۱۹۸۷) سخن می‌گوید. او با در نظر گرفتن مفهوم روشنفکر شناور و ناوابسته مانهایم، از زوال روشنفکران حوزه عمومی که ناشی از وابستگی و پیوستگی آنان به سازمان‌های شرکتی، روزنامه‌ها و دانشگاه‌هاست، اظهار ناخشنودی می‌کند. دانشگاه حرفه‌ای، رسالت روشنفکری را دچار زوال و روشنفکر حوزه عمومی را به متخصص تبدیل کرده است.

آلوین گلدنر در آینده روشنفکران و ظهور طبقه جدید (۱۹۷۹) از استادان، روشنفکران و تحصیلکردگان فنی به عنوان طبقه جدیدی نام می‌برد که به مثابه یک طبقه جهانی، قدرتی

در حال رشد دارد. بنیان این طبقه حرفه‌ای و مدیریتی، سرمایه فرهنگی است و گرچه با همه اهمیت خود هنوز قدرت حکومتی را در دست ندارد، ولی روزی به چنین قدرتی دست خواهد یافت. گلدنر بیسن روشنفکران و تحصیلکردگان<sup>۳</sup> تمایز قائل است.

روشنفکران به دانش انتقادی و رهایی‌بخش علاقه دارند و به این معنا افرادی سیاسی هستند و به طور مکرر در رهبری انقلابی مشارکت داشته‌اند؛ اما علایق تحصیلکردگان بیشتر فنی است. با وجود این، هر دو قشر طبقه جدید یک رسالت اجتماعی فراتر از وضع موجود دارند: رسالت رهایی‌بخش و رسالت تکنوکراتیک. تحصیلکردگان تمایل دارند در درون شیوه‌های مستقر تفکر شناختی باقی بمانند، با وجود این، پیش از هر چیز به علم و تکنولوژی وفا دارند. اینان از نظر سیاسی وضعیت مبهم و پیچیده‌ای دارند. روشنفکران بیشتر حد و حدود را درمی‌نورند و برخلاف تحصیلکردگان، خواهان هنجارسازی نیستند. تحصیلکردگان به ابزارهای نفوذ و قدرت و روشنفکران به مقوله رهایی سیاسی علاقه دارند. گلدنر از طبقه جدید به

عنوان یک "طبقه متناقض" سخن می‌گوید که نه می‌توان آن را رهایی‌بخش دانست و نه می‌توان آن را به طبقه قدیم تقلیل داد. طبقه جدید یک بورژوازی فرهنگی است که دیگر در سیطره طبقه قدیم به سر نمی‌برد، زیرا حرفه‌ای‌ها و روشنفکران بنیادستیز علیه پیوندهای طبقه قدیم طغیان می‌کنند و در جستجوی دستیابی به سرمایه‌های متفاوت، یعنی سرمایه فرهنگی هستند. طبقه جدید در سیاست انقلابی نادیده گرفته می‌شود، در حالی که در جوامع صنعتی پیشرفته، این طبقه جدید نه تنها از نظر سیاسی انقلابی (تحول خواه) است، بلکه به دلیل برخورداری از آموزش فنی پیشرفته، شیوه تولید را نیز انقلابی کرده است. طبقه جدید به دلیل برخورداری از دانش، نسبت به طبقه بولی قدیمی<sup>۱</sup> که دارای ابزار تولید، ولی فاقد مهارت‌های لازم برای اداره موثر آن است، برتری دارد. به نظر گلندر انقلاب واقعی جمعی، انقلابی است که قدرت، و نه صرفاً پول، را از بورژوازی به کسانی با سرمایه انسانی، یعنی

دگروارگی و پرورش فرهنگ گفتمان انتقادی و مواجهه با اقتدار را نیز در پی دارد. دانشگاه به فرهنگ گفتمان انتقادی جهان وطنی و بازاندیشی میدان می‌دهد.

### روشنفکر حوزه عمومی دانشگاهی در جامعه معاصر

و بر با تمایز قائل شدن میان دو حرفه سیاست و علم، در واقع خط ممیزی بین دانش و قدرت می‌کشد و دو دنیای سیاستمداری و حرفه‌گرایی متخصصان را از یکدیگر تفکیک می‌کند. فوکو برعکس از اربساط بین دانش و قدرت پرده برداری می‌کند. این دو دیدگاه نظری، دلالت‌های متفاوتی برای رفتار سیاسی دانشگاهیان دارند. مفهوم فوکویی "روشنفکر خاص" (۱۹۷۴)، مفهوم متخصص و بر با جزئی‌نگری حرفه‌ای و مفهوم روشنفکر ناوابسته مانده‌ایمی با کل‌نگری فرهنگی و سیاسی‌اش را به یکدیگر پیوند می‌دهد. روشنفکر خاص از یک سو یک متخصص، مثلاً حقوقدان، پزشک، زیست‌شناس، فیزیکدان و جامعه‌شناس است؛ از سوی دیگر، در حرفه خود تنها به عنوان

را از نو به پرسش می‌کنند، شیوه‌های رایج تفکر و کنش را متزلزل می‌کنند و بر پایه همین دوباره مساله کردن، می‌توانند نقش خود را در شکل‌گیری اراده سیاسی ایفا کنند.

بر اساس مطالعه پوسنر (۲۰۰۱) در دهه‌های اخیر در جامعه آمریکا سهم دانشگاهیان در ترکیب روشنفکران حوزه عمومی<sup>۲</sup>، یا به عبارت دیگر تعداد روشنفکران دانشگاهی<sup>۳</sup> افزایش یافته است. روشنفکر حوزه عمومی از یک سو به موضوعات دارای چارچوب سیاسی یا ایدئولوژیک و مورد علاقه همگان می‌پردازد و از سوی دیگر دیدگاه خود را به شیوه‌ای ابراز می‌کند که برای همگان قابل درک باشد. آنان اغلب یا در مورد مباحث مناقشه‌آمیز رایج اظهار نظر می‌کنند یا در مورد جهت‌گیری و سلامت جامعه تاملاتی کلی پیشنهاد می‌دهند. روشنفکر دانشگاهی حوزه عمومی<sup>۴</sup>، بیشتر یک منتقد اجتماعی است تا یک مشاهده‌گر اجتماعی صرف و خود را نه روشنفکر وابسته<sup>۵</sup>، بلکه روشنفکری آزاد<sup>۶</sup> و دگرواندیش می‌داند. به نظر پوسنر در یک آینده قابل پیش‌بینی،

دارندگان آموزش پیشرفته منتقل می‌کند. این طبقه جدید برخلاف پروتلاریا، محیط کار خود را کنترل می‌کند و با رویکردی نخبه‌گرایانه و نه مسالوات طلبانه، در جستجوی خویش است و به دلیل سرمایه انسانی برترش، خواهان امتیازات ویژه (قدرت سیاسی و درآمد) نیز هست. به نظر گلندر دانش، هر چند در معنایی محدودتر، هنوز می‌تواند رهایی‌بخش باشد. طبقه جدید مبتنی بر یک وضعیت متناقض ناماست که هم رهایی‌بخش و هم نخبه‌گرایانه است. این طبقه همه وضعیت‌های مستقر، محدودیت‌های اجتماعی و امتیازات، از جمله امتیازات خودش را سرنگون می‌کند زیرا حامل یک "فرهنگ گفتمان انتقادی و دقیق"<sup>۷</sup> است که از نظر تاریخی یک عقلانیت رهایی‌بخش به شمار می‌رود. از نظر گلندر دانشگاه نیز مانند طبقه جدید، پدیده‌ای متناقض و تمایز یافته است، زیرا هم جامعه وسیع‌تر را بازتولید و هم آن را واژگون- دچار دگرگونی بنیادی- می‌کند. دانشگاه‌ها برای تولید خیر اجتماعی و بهبود وضع کار می‌کنند، ولی در عین حال فعالیت‌های دانشگاهی پاره‌ای نتایج خواسته و ناخواسته از قبیل ایجاد نارضایتی،

یک متخصص جزئی‌نگر عمل نمی‌کند و گویا به جای حرفه‌گرایی محدود از یک نوع حرفه‌گرایی اجتماعی برخوردار است. او تنها یک دانشگاهی نیست، بلکه یک روشنفکر دانشگاهی است که داعیه حقیقت عام و کلی ندارد و بر اساس دانش جزئی خود، اما با نگاهی کلی‌تر و جامع‌تر مسائل را مورد ارزیابی و قضاوت قرار می‌دهد. روشنفکر به جای ارائه رهنمود برای مسائل کلی اجتماعی، باید وقت خود را صرف مبارزه‌های مشخص و خاص در قلمروی تخصصی خود کند؛ در چنین حالتی، روشنفکران خاص می‌توانند منش سرکوبگرانه نظام‌های درمانی، حقوقی، آموزشی و... را آشکار کنند. به نظر فوکو روشنفکر خاص پس از جنگ جهانی دوم و با اعتراض اینپهایمر، دانشمند انمی پدید آمده است. امروزه نمونه دانشمند روشنفکر را در رشته‌های علمی خاص و در میان کسانی می‌توان یافت که شخصیت روشنفکری‌شان در موقعیت حرفه‌ای و تخصصی شکل گرفته است. این افراد از رهگذر تحلیل‌هایی که در عرصه‌های خاص خود انجام می‌دهند امور بدیهی و مسلم

نوع غالب روشنفکر حوزه عمومی از استادان تمام وقت دانشگاه‌ها و پژوهشگران با وابستگی کمتر به سیاست‌های رسمی در کانون‌های تفکر خواهد بود. انواع فعالیت‌های روشنفکر حوزه عمومی عبارت است از: همه فهم کردن اندیشه‌های خود، ارائه پیشنهادها، سیاستی در رشته خود، بیان رای و تفسیر خود درباره شرایط کنونی، بیان رای و تفسیر خود درباره آینده، بیان شکوایه‌ها و ناخرسندی‌های زمانه، انتقادات اجتماعی کلی، انتقادات اجتماعی خاص، اصلاح اجتماعی، نقد ادبی یا مایه‌های سیاسی، هزل و هجو سیاسی و ارائه گواهی تخصصی درباره موضوعات مورد علاقه عمومی. این قبیل فعالیت‌های روشنفکران یا دانشگاهیان در عرصه عمومی با سایر فعالیت‌های آنان در ارائه مشاوره یا خدمات خصوصی تفاوت دارد.

پوسنر از تکوین "بازار روشنفکران حوزه عمومی دانشگاهی" با مجموعه‌ای از تقاضاها برای فعالیت‌های بیانی آنان سخن می‌گوید. مهم‌ترین این تقاضاها از جانب رسانه‌ها مطرح می‌شود که ناشی از تقاضای تحصیلکردگان برای کسب

اطلاعات فکری، بویژه درباره مسائل وسیع و دارای سرشت سیاسی است. تقاضا برای حضور دانشگاهیان در حوزه عمومی از دو نیاز نشأت می‌گیرد: از یک سو امکان ایجاد یک بدنه گسترده از ژورنالیست‌هایی با اطلاعات کافی از رشته‌های دانشگاهی وجود ندارد؛ دوم این که در برخی موارد نه نیاز به ترجمه تفکر دانشگاهی به زبان عمومی، بلکه نیاز به کاربرد پیکره دانش تخصصی در مورد موضوعات و بحث‌های تازه‌ای وجود دارد که تنها از عهده دانشگاهیان بر می‌آید. در جامعه کنونی برای دیدگاه‌های روشنفکران دانشگاهی درخصوص مسائل تازه‌ای که هنوز پیرامون آن‌ها توافق دانشگاهی صورت نگرفته یا مسائل کهنه‌ای که هنوز چالش برانگیزند، مثل توازن بین عدالت و آزادی، نقش دولت درباره مذهب و خانواده، مسائل مربوط به آزادی جنسیت، شدت بهیمنه مجازات‌های جزایی، رابطه با محیط طبیعی و برخورد مناسب با اقلیت‌ها، تقاضای زیادی وجود دارد؛ این تقاضاها از طریق پیوند روشنفکران دانشگاهی با مجلات، روزنامه‌ها، ناشران، گزارشگران و تولیدکنندگان برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی و نیز سخنرانی‌های عمومی آنان پاسخ داده می‌شوند.

در جامعه جدید، هر چه قلمروهای بیشتری از دانش از زمینه‌های غیرحرفه‌ای خارج گردند و دانشگاهی شوند، گستره کار روشنفکران حوزه عمومی کوچک‌تر می‌شود؛ به همین ترتیب طیف فعالیت‌هایی که روشنفکران حوزه عمومی آن‌ها را بر عهده دارند هم کوچک‌تر می‌شود. بنابراین بازار روشنفکر حوزه عمومی به وسیله متخصصان دانشگاهی که در بیرون از دیوارهای تخصصی خویش در نبرد سیاسی و ایدئولوژیک دست و پنجه نرم می‌کنند، اشغال می‌شود. به نظر پوسنر هر فرد دانشگاهی، هر چند برجسته، نمی‌تواند با یک تصمیم‌گیری به روشنفکر حوزه عمومی تبدیل شود، زیرا چنین تبدیلی نیازمند ویژگی‌های خاص است. این امر روشن می‌کند چگونه در همان شرایطی که رشد تخصصی شدن دانشگاهی، بر عهده گرفتن نقش روشنفکر حوزه عمومی را روز به روز برای دانشگاهیان مشکل‌تر می‌کند، در همان شرایط بازار روشنفکر حوزه عمومی تحت سیطره دانشگاهیان قرار می‌گیرد.

به نظر دلانتی، دانشگاه‌ها جایگاه‌های ابتدایی

روشنفکران هستند. روشنفکران دانشگاهی گر چه بر اساس مفهوم مورد نظر ما نه‌باید ناپیوسته نیستند، ولی به دلیل حمایتی که استقلال دانشگاهی نصیب‌شان می‌کند، بیش از بقیه ناپیوسته محسوب می‌شوند. به نظر او نقش روشنفکری با سایر نقش‌های دانشگاه ناسازگاری ندارد و دانشگاه‌ها می‌توانند پناهگاه روشنفکران باشند. بزرگ‌ترین خطر آن است که دانشگاه به عنوان آخرین پناهگاه روشنفکر، در فعالیت‌های خود فضایی کافی به این نقش مهم اختصاص ندهد. در شرایط کنونی باید میان نقش‌های چهارگانه دانشگاهی - پژوهشگران حرفه‌ای، آموزشگران حرفه‌ای، استادان و روشنفکران - توازن ایجاد کرد؛ در واقع نباید اجازه دارد دو نقش اخیر تحت‌الشعاع قرار بگیرند. به نظر دلانتی، یکی از کارکردهای اساسی دانشگاه، نهادینه‌سازی انتقاد است که در واقع کارکردهای آموزش و پژوهش را تکمیل می‌کند.

توازن بین فرهنگ‌های حرفه‌ای و روشنفکری در دانشگاه‌ها، اجازه می‌دهد روشنفکران به عنوان متفکرانی انتقادی، بتوانند کماکان نقش خود را برای غنی‌سازی زندگی عمومی حفظ کنند. اکنون بخش عمده‌ای از زندگی عمومی آمریکا در دانشگاه‌ها در جریان است، به طوری که دانشگاه‌ها از این حیث فضاهای عمومی سنتی شهرها را تحت تاثیر خود قرار داده‌اند. او مانند بندر و برخلاف دیدگاه آرنت، دانش آکادمیک را از دانش سیاسی متمایز نمی‌داند و بین دانشگاه و سیاست تنشی نمی‌بیند. به نظر بندر، پذیرش غیرماتمانانه تمایز آرنت بین "حقیقت و سیاست" توانایی ما را برای تفکر مجدد درباره رابطه تخصص و دموکراسی، مخدوش می‌سازد. به نظر او نباید فرهنگ‌های روشنفکری و حرفه‌ای را مانند دو قطب متقابل در نظر گرفت. این دو فرهنگ روزگاری در آمریکا و با محوریت "شهر" به هم پیوسته بوده‌اند. بندر دو نوع حرفه‌گرایی را از یکدیگر متمایز می‌کند: حرفه‌گرایی مدنی با شهر تجاری و سنت انسان‌گرایی مدنی، و حرفه‌گرایی رشته‌ای با ظهور سرمایه‌داری صنعتی و شرکتی تقارن دارد. طی قرن نوزدهم اهمیت حرفه‌گرایی مدنی در آمریکا دچار زوال شد و حتی حرفه‌های سنتی مثل حقوق و پزشکی نیز خود را با الگوی برآمده از ظهور حرفه‌های

رشته‌ای انطباق دادند. جهان وطنی حرفه‌ای آغازین، در معنای مدنی خود پیوستگی افراد به یک محلیت شهر و دانش محلی را به خطر نمی‌انداخت. اما شهر و حرفه‌گرایی مدنی دوام نیافت؛ حفظ زندگی فکری اهمیت خود را از دست داد و تخصص‌گرایی حرفه‌ای، تمهد روشنفکری به شهر و دموکراسی را منزوی کرد. دلانتی و بندر معتقدند باید پیوند کهن بین دو جهان حرفه‌گرایی و مدنیت را از نو برقرار کرد و این امر به وسیله پیوند و نزدیکی دو فرهنگ حرفه‌ای و روشنفکری، آن هم از طریق حرفه‌گرایی مدنی یا روشنفکری دانشگاهی ممکن است. حرفه‌ای شدن هر چند به معنای پایان رادیکالیسم است، ولی ضرورتاً به معنای پایان فعالیت‌های نقادانه نیست و دانشگاه به خوبی می‌تواند این فعالیت‌ها را در درون خود نهادینه سازد (دلانتی، ۸۷-۸۶: ۲۰۰۱).

بر اساس دیدگاه‌های بوراوی (۲۰۰۴) فعالیت‌های دانشگاهیان را می‌توان در چهار دسته حرفه‌ای، سیاستگذاری، انتقادی و حوزه عمومی تقسیم‌بندی کرد و بر مبنای آن از "چهار علم" سخن گفت.<sup>۱۱</sup> بر این اساس هر رشته علمی به عنوان منظومه‌ها و ترکیبات این چهار دسته تجزیه و تحلیل می‌شود. هر چند افراد، رشته‌ها و نهادهای علمی و کشورهای مختلف در این خصوص با یکدیگر تفاوت دارند، ولی به طور کلی می‌توان افراد دانشگاهی و پژوهشگر را دارای چهار نقش حرفه‌ای، سیاستگذاری، انتقادی و حوزه عمومی دانست. دانشگاهیان گاه بر یکی از این نقش‌ها تاکید می‌کنند و گاه دارای ترکیبات نقشی<sup>۱۲</sup> هستند؛ این ترکیبات ممکن است طی زندگی دانشگاهی آن‌ها از یک ترکیب به ترکیب دیگر تغییر کند. هر یک از این فعالیت‌ها و نقش‌های چهارگانه با تولید یک نوع دانش خاص سازگاری دارد که عبارتند از علم حرفه‌ای<sup>۱۳</sup>، علم سیاستگذاری<sup>۱۴</sup>، علم انتقادی<sup>۱۵</sup> و علم حوزه عمومی<sup>۱۶</sup>.

این چهار نوع دانش با وجود جدایی نسبی، نسبت به هم همپوشانی و وابستگی متقابل دارند. بوراوی این دانش‌ها را بیانگر تمایزپذیری کارکردی در علم و از سوی دیگر نشانه چهار دسته از ترجیحات متمایز می‌داند. علم حرفه‌ای عبارت است از نظریات و روش‌های هر رشته علمی که به شیوه‌ای نهادین تعریف و تنظیم شده باشد. رشته‌های علمی از

طریق توافق در مورد چارچوب‌های مفهومی و روش‌های آزمون شده معرفت علمی را مبراکم و نظریات متناظر با جهان تجربی را تولید می‌کنند. دانش انتقادی از یک سو دانش حرفه‌ای را بر اساس چارچوب‌های هنجاری و مسائل اخلاقی وسیع‌تر مورد بازجویی قرار می‌دهد و از سوی دیگر، می‌کوشد آن را از سکوت‌هایش آگاه کند. علم نه فقط یک فعالیت حرفه‌ای نیست، بلکه یک فعالیت فکری نیز محسوب می‌شود؛ یک علم حرفه‌ای در حال شکوفایی، با اختصاص دادن فضا به این گونه درگیری‌های انتقادی و بحث‌های آزاد، بازاندیشی در لبه فکری علم را ممکن می‌سازد. علم سیاست‌گذاری، محصول نزدیکی علم به دنیای تصمیم‌گیری و عمل سیاسی است. نخبگان علمی ممکن است به عنوان متخصص برای کاربران عمومی و خصوصی کار کنند و یا به شیوه‌ای آزادتر در فرآیندهای سیاست‌گذاری عمومی مشارکت داشته باشند. دانش سیاست‌گذاری بر اساس عملی بودن، اثربخشی و سودمندی در مداخلات سیاسی مراجعه کنندگان ارزیابی می‌شود و مانند دانش حرفه‌ای بر اساس منطق درونی نظریه و روش، مورد سنجش قرار نمی‌گیرد. علم حوزه عمومی، صورت‌های ارتباطات بیرون از قلمروی رسمی علم بین دانشمندان و مخاطبین وسیع‌تر در قلمروهای همگانی یا «عموم برون دانشگاهی»<sup>۱۷۰</sup> را اغلب از طریق رسانه‌های ارتباطی در برمی‌گیرد. دانشمندان در این نقش، روشنفکران حوزه عمومی به شمار می‌روند. علم مزبور گاه فرضیات ارزشی علم سیاست‌گذاری را مورد تردید قرار می‌دهد و آن‌ها را به چالش می‌کشد؛ از این حیث می‌توان علم حوزه عمومی را وجدان علم سیاست‌گذاری دانست. علم حوزه عمومی مباحث عمومی درباره نابرابری‌های طبقاتی و نژادی، مناسبات جنسیتی، تباهی زیست‌محیطی، مسائل چند فرهنگ‌گرایی، انقلابات و تحولات تکنولوژیک، شالوده‌گرایی بازار و ستم دولتی و غیردولتی را تعریف می‌کند، ارتقاء می‌دهد و امکان برخورد آگاهانه‌تر و علمی‌تر با آن‌ها را فراهم می‌سازد.

دانشمندان حوزه عمومی به یک معنا نقش روشنفکران حوزه عمومی<sup>۱۸</sup> را بر عهده می‌گیرند، ولی این روشنفکران با بکارگیری دانسته‌ها و یافته‌های یک رشته دانشگاهی

خاص، با عامه مردم ارتباط برقرار می‌کنند و به دلیل وابستگی به یک رشته خاص می‌توان آنان را روشنفکران خاص<sup>۱۹</sup> نامید، زیرا آنان برخلاف روشنفکران عام<sup>۲۰</sup> که بر مبنای یک حقیقت کلی سخن می‌گویند، فعالیت‌های عمومی خود را در چارچوب قلمروهای معین پژوهشی محدود می‌کنند. علم حوزه عمومی، گروه‌های مردم بیرون از دانشگاه را در گفت‌وگو درباره موضوعات مورد علاقه سیاسی و اخلاقی درگیر می‌کند. بوراوی با الهام از تفکیک گرامشی بین روشنفکران سنتی و روشنفکران انداموار، بین علم حوزه عمومی سنتی و علم حوزه عمومی اندام‌وار تمایز قائل می‌شود. علم حوزه عمومی سنتی یا نخبه‌گرایانه<sup>۲۱</sup> مخاطبان گسترده ولی اندکی دارد. علم حوزه عمومی سنتی علاقه عمومی مشترک را صورت‌بندی می‌کند، ولی علم حوزه عمومی اندام‌وار درگیر علایق خاص گرایانه می‌شود. دانش حوزه عمومی اندام‌وار از ارتباط و کارکردن دانشمندان با سازمان‌ها، گروه‌ها و نهادهایی مانند جنبش‌های کارگری، جنبش‌های اجتماعی جدید، انجمن‌های همسایگی، اجتماعات ایمانی، گروه‌های حقوق مهاجرین، انجمن‌های حقوق بشر و... برای اصلاح فرآیندها یا مباحثه عمومی شکل می‌گیرد. دانشمندان در این کارکرد به شیوه‌های خاص خود با مردم ارتباط برقرار می‌کنند، توسعه قلمروی عمومی را برمی‌انگیزند و در فعالیت‌های سیاسی بیرون از مرزهای رشته‌ای خود مشارکت می‌کنند. دانشمندان حوزه عمومی با مردم به عنوان اعضای گروه‌ها و اجتماعات، ارتباط برقرار می‌کنند و نه به عنوان ارباب رجوع، مشتریان یا اعضای گروه‌های ذی‌نفع. امروزه عقلانیت در گفتمان عمومی از فشار بنگاه‌های تجاری، صنایع تفریحی، وسایل ارتباط جمعی تجاری شده، گروه‌های ذی‌نفع یک‌جانبه و علم تکنوکراتیک رنج می‌ببرد و نقش محدود روشنفکران دانشگاهی موجب زوال حوزه عمومی می‌شود. کیلبرگ مجموعه‌ای از پیشنهادات را برای نهادینه‌سازی فعالیت‌های مشارکت در گفتمان عمومی ارائه می‌دهد. مهم‌ترین این پیشنهادها خلق حوزه‌های همگانی جدید در درون دانشگاه با همکاری رسانه‌های ارتباط جمعی، مدارس و سایر نهادهای جامعه مدنی و نیز تشکیل نشست‌های

**دانشمندان حوزه عمومی به یک معنا نقش روشنفکران حوزه عمومی را بر عهده می‌گیرند، ولی این روشنفکران با بکارگیری دانسته‌ها و یافته‌های یک رشته دانشگاهی خاص، با عامه مردم ارتباط برقرار می‌کنند و به دلیل وابستگی به یک رشته خاص می‌توان آنان را روشنفکران خاص نامید**



است که بر یک جای ایستادن، افراد را دچار احساس عدم امنیت می‌سازد. این شرایط به‌ویژه در آمانوریسم یا پرداختن ذوقی و تفننی به همه چیز می‌انجامد که نه با لوازم تخصص حرفه‌ای سازگار است و نه با الزامات فکر و روشنفکری. آل احمد در زمانه روشنفکر همه کاره و غیرمتخصص و در عین حال بدون رویکرد انتقادی، از ضرورت وجود متخصصانی با گرایش انتقادی سیاسی و فرهنگی سخن می‌گوید. او خوشبختی غرب را در این می‌داند که از وقتی دایره‌المعارف‌نویسان کار خود را تمام کرده‌اند دیگر نیازی به آدم‌هایی با آنبان معلومات بشری و همه‌کاره ندارند و کار خود را روی دوش متخصص‌ها گذاشته‌اند. به نظر او "ما باید از همین جا شروع کنیم، یعنی از این جا که متخصص با شخصیت بی‌پروریم." از نظر آل احمد جامعه ما به جای "عقل کل و معلم

و نشانی، ترس از کشف خالی بودن آنبانی که به عنوان مغز روی سرش سنگینی می‌کند." نتیجه‌گیری و راهبرد هر چند از دیدگاهی مفهومی، می‌توان علم و علوم انسانی را به طور کلی دارای دو لبه حرفه‌ای و روشنفکری دانست، ولی شدت، روابط، تعامل و تعادل این دو جنبه از دوران پس از قرون وسطی تاکنون، در حال تغییر بوده است. در عصر کلاسیک، علوم انسانی دارای جنبه روشنفکری بیشتری بودند و به انتقاد از وضعیت موجود و کالبدشکافی نهادهای اقتدار از قبیل خانواده، دولت و کلیسا می‌پرداختند. در دوره مدرن، تمایل برای تخصصی شدن علم و افزایش جنبه حرفه‌ای آن افزایش یافت؛ در این دوره حرفه‌گرایی علمی و دانشگاهی، با همه لوازم و عواقب آن سر بر آورد. آرای ماکس وبر در مورد "علم به مثابه یک حرفه" به خوبی

هرچند دوگانگی‌ها هنوز وجود دارند ولی طرفین یکدیگر را به رسمیت شناخته‌اند و تنش بنیادی به یک تنش خلاق تبدیل شده است. پاره‌ای از حرفه‌گرایان به تدریج ضرورت جنبه روشنفکری علم را تصدیق کرده‌اند و برخی از روشنفکران منتقد نیز به دفاع از هویت حرفه‌ای علم پرداخته‌اند. به این ترتیب رویکردهای جدید و چندجانبه‌ای درباره علم شکل گرفته‌اند که به جای حرفه‌گرایی رشته‌ای از حرفه‌گرایی مدنی سخن می‌گویند؛ این رویکردها علم، دانشگاه و دانش‌آموختگان آموزش عالی را پدیده‌هایی دو بعدی و متناقض می‌دانند که هم جامعه را شکل و سامان می‌دهند و هم امکان دگرگونی و تحول آن را فراهم می‌کنند. در دانشگاه معاصر، دو گرایشی که در بخش عمده‌ای از قرن بیستم در مقابل یکدیگر قرار داشتند، در کنار هم قرار گرفته‌اند. دانشگاه دوره

## دانشگاه دوره مدرن اغلب خود را از طریق حرفه‌گرایی رشته‌ای در خدمت نظام‌های اجتماعی قرار می‌داد، ولی دانشگاه معاصر با نهادینه‌سازی انتقاد، به عرصه‌ای عمومی برای بحث و گفت‌وگو تبدیل شده است

اول و آنبان متحرک معلومات بشری" به "متخصصانی با شخصیت" نیاز دارد. تعبیر او از ویژگی‌های "متخصص با شخصیت" (۱۵۷-۱۰۷ و ۱۲۸۴) یادآور روشنفکر دانشگاهی و روشنفکر خاص است. آل احمد از تحصیلکرده و روشنفکری سخن می‌گوید که در "همه جا" هست، ولی این آدم همه جایی "معمولا" تخصص ندارد، همه کاره و هیچ‌کاره است، اما چون به هر صورت درسی خوانده و کتابی دیده و شاید مکتبی، بلد است که در هر جمعی حرف‌های دهن پرکن بزند." این فرد تحصیلکرده بر اثر عدم احساس امنیت ناچار همه‌کاره شده است؛ "شاید هم روزگاری تخصصی داشته، اما بعد که دیده در این ولایت تنها با یک تخصص نمی‌توان خر کریم را نعل کرد، ناچار به کارهای دیگر هم دست زده است." چنین فردی "تامین ندارد" و دچار ترس است: "ترس از فردا، ترس از معزولی، ترس از بی‌نام

این وضعیت را تئوریزه کرده است. در این دوره گرایش‌های انتقادی از جریان‌های اصلی علم و دانشگاه به حاشیه رانده شدند، اما برخی از مکاتب و اجتماعات فکری با گرایش‌های انتقادی همچنان در پاره‌ای از دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی به تولید اندیشه و نظر پرداختند. در دوران گذار دانشگاه با پدیده ورود روشنفکران به درون مواجه شد؛ برخی از نظریه‌پردازان این گذار را دوران بحران تفکر انتقادی تلقی می‌کنند که طی آن روشنفکران به پژوهشگران حرفه‌ای تبدیل شدند. اما ورود آخرین روشنفکران به دانشگاه‌ها، تا حدی بر خلاف انتظار، به گسترش تصویری جدید از دانشگاه می‌انجامد. در جامعه مدرن متأخر یا پسامدرن کنونی، بر اثر تحولاتی که پیش از این به آن‌ها اشاره شد، تعامل دو جنبه حرفه‌ای و انتقادی علم در حال افزایش است و گرایش‌های انتقادی دیگر به عنوان مهمانان ناخوانده دانشگاه تلقی نمی‌شوند؛

مدرن اغلب خود را از طریق حرفه‌گرایی رشته‌ای در خدمت نظام‌های اجتماعی قرار می‌داد، ولی دانشگاه معاصر با نهادینه‌سازی انتقاد، به عرصه‌ای عمومی برای بحث و گفت‌وگو تبدیل شده است. این تحول نه تنها دریافت پیشین از علم و رابطه آن با جامعه، سیاست و فرهنگ بلکه الگوهای شناختی علم را نیز به چالش کشیده شده است.

برای تحلیل وضعیت کنونی دانشگاه در ایران، باید تجربه دانشگاه در جوامع غربی را مورد تامل قرار داد. فعالیت‌های علمی، بویژه علوم انسانی، از بدو تکوین خود در دانشگاه مدرن دارای دو لایه حرفه‌ای و روشنفکری بوده‌اند و حضور این هر دو لایه و اندرکنش آن‌ها با یکدیگر، سبب گسترش بینش و دانش شده است. امروزه در ایران، از یک سو شاهد تلاش‌هایی برای نادیده گرفتن لبه‌های انتقادی و روشنفکری علم هستیم؛ از سوی دیگر، جنبه حرفه‌ای علم نیز



15. Critical science
16. Public science
17. Extra-academic publics
18. Public intellectual
19. Specific intellectuals
20. Universal intellectuals
21. Traditional or elite public science

منابع

۱. آل احمد، جلال: غرب زدگی، تهران، انتشارات جامه دران، ۱۳۸۴.
۲. باومن، زیگمونت: اشارت‌های پست مدرنیته، ترجمه حسن چاووشیان، تهران، ققنوس، ۱۳۸۴.
۳. ترنر، برایان اس: شرق شناسی، پست مدرنیسم و جهانی شدن، ترجمه محمدعلی محمدی، تهران، شرکت نشر یادآور، ۱۳۸۴.
۴. فوکو، میشل: روشنفکرها و قدرت (گفت‌وگو با ژیل دلوز) در: "سرگشتگی نشانه‌ها: نمونه‌هایی از نقد پسامدرن"، ترجمه مانی حقیقی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۴.
۵. گلدنر، آلوی: بحران جامعه‌شناسی غرب، ترجمه فریده ممتاز، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۶.
۶. مانهایم، کارل: ایدئولوژی و اتوبیو، ترجمه فریبرز مجیدی، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۰.
۷. میلز، سی. رایت: بینش جامعه‌شناختی، ترجمه عبدالمجید انصاری، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۰.
۸. میلز، سی. رایت: نخبگان قدرت، ترجمه بنیاد فرهنگی و پژوهشی غرب‌شناسی، تهران، بنیاد فرهنگی و پژوهشی غرب‌شناسی، ۱۳۸۳.
۹. وبر، ماکس: دانشمند و سیاستمدار، ترجمه احمد نقیب‌زاده، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۸.
۱۰. هیوز، استوارت: آگاهی و جامعه، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۹.

11. Burawoy, Michael: "Public Sociologies: Contradictions, Dilemmas, and Possibilities", *Social Forces*, June 2004, 82(4), 2004.
12. Ericson, Richard: "Publicizing Sociology", *The British Journal of Sociology*, Vol. 56, Issue 3, 2005.
13. Gouldner, A.: *The Future of Intellectual and the Rise of the New Class*, London, Macmillan, 1979.
14. Jacoby, R.: *The Last Intellectuals: American Culture in the Age of Academe*, NY, Basic Books, 1987.
15. Kalleberg, Ragnvald: "What is 'Public Sociology'? Why and How Should it be Made Stronger?" *The British Journal of Sociology*, Vol. 56 Issue 3, 2005.
16. Posner, Richard A.: *Public Intellectual: A Study of Decline*, Cambridge, Harvard University Press, 2001.

با دخالت‌های فراعلمی از سوی سایر نهادها مواجه شده است. در این شرایط فعالیت‌های علمی به شیری بی‌یال و دم و شکم تبدیل می‌شوند که بی‌رمق، نازا و سترون خواهند بود. به نظر ما برای رونق بخشیدن به فعالیت‌های فکری و گسترش اندیشه و تفکر در دانشگاه‌ها از یک سو باید جنبه حرفه‌ای علم را محترم شمرد و از دخالت‌های بیرون از قلمرو میدان علم جلوگیری کرد و از سوی دیگر لبه روشنفکری علم را نه یک زائده تجملی یا غیرضروری، بلکه بخشی لازم از فعالیت و حیات علمی به شمار آورد. زمانه ما هنوز همچون دوره آل احمد نیازمند تحصیلکردگانی با رویکردهای تخصصی و حرفه‌گرایانه است که در عین حال بتوانند مفهوم کلیت اخلاقی و فرهنگی را برای نقد و ارزیابی جهان حرفه‌ای پیرامون خود و سپس جهان وسیع‌تر سیاسی و اجتماعی، به کار گیرند. از دست روشنفکر همه‌کاره کار چندانی بر نمی‌آید و زمانه ما به افرادی متخصص و در عین حال منتقد نیاز دارد، یعنی به روشنفکران دانشگاهی که از یک سو بدانند چه موضعی را باید مورد نقد و کنکاش قرار دهند و از سوی دیگر به مبانی نقد و کنکاش آگاه باشند.

\* عضو هیات علمی مرکز تحقیقات سیاست علمی کشور پانوش‌ها

1. Disanchantment of knowledge
2. Movement intellectuals
3. Intelligentsia
4. Old moneyed class
5. Culture of critical and careful discourse
6. Public Intellectual
7. Academic intellectual
8. Academic rublic Intellectual
9. Affiliated intellectuals
10. Free-range intellectual
۱۱. ریچارد آریکسون (۲۰۰۵)، تمایز بوراوی بین چهار علم را به دلیل امکان نادیده گرفته شدن منطق مستقل علم حرفه‌ای، مورد انتقاد قرار می‌دهد. او در عین حال معتقد است هر رشته علمی متضمن دانشی است که به طور همزمان حرفه‌ای، انتقادی، سیاستگذارانه و عمومی خواهد بود.
12. Role – combinations
13. Professional Science
14. Policy science